

رابطه مولفه های تمدنی در تمدن اسلامی

رسول جعفریان

نخستین کار منظم علمی درباره مبانی نظری تغییرات اجتماعی با گرایش برآمدن تمدن یا برافتادن آن توسط ابن خلدون انجام گرفت. او نشان داد که جامعه بشری چگونه از نظام خانواده شروع شده، به نظام قبیله‌ای می‌رسد، و پس از آن چگونه از میان قبایل متعدد، دولتی با تکیه بر عصبیت طایفه‌ای توسط یک قبیله مهم تشکیل می‌شود. دولت پدیده برای بسط و پیشرفت خود می‌بایست دست از اصول طایفه‌ای خود با دادن امتیاز به همه طوایف موجود در جامعه بردارد؛ و در عین حال چطور این دست برداشتن، خلل در قدرت و توان قبیله‌ای و عصبیت آن ایجاد می‌کند. در کنار آن جامعه توسعه یافته و متمدن، چطور گرفتار رفاه شده، به تدریج قبایل اطراف و همسایگان در آن طمع کرده، تمدن شهری را ویران می‌کنند و روز از نو و روزی از نو. این دیدگاه ابن خلدون به قدری علمی، شیرین و دقیق بود که هزاران دانشمند علوم اجتماعی در قرن نوزدهم در اروپا تحت تأثیر آن علوم اجتماعی را متحول کردند.

آنچه مهم است این که ما بپذیریم امر تغییر، پدیده‌ای علمی و قانون‌مند با ویژگی انسانی است. این امر نمی‌تواند رنگ عقیدتی به خود بگیرد؛ بدین معنا که مؤلفه‌های مختلف دینی و فرهنگی و اجتماعی، کارکرد خاص خود را دارند و هر کدام به هر اندازه در یک جامعه نیرومندتر باشند تأثیر گذارتر خواهند بود. طبعاً بحث از تأثیرگذاری اینها ذهنی و مجرد نیست، بسته به نوع جامعه، وضعیت طبیعی و جغرافیایی و سنت‌های موجود در آن است. برای مثال یک منطقه کوهستانی یا کم‌آب، عامل گسترش نظام قبیله‌ای است، در حالی که یک ساحل بزرگ برای یک رود یا دریای بزرگ، هادی به سمت و سوی یک نظام شهری است. در نظام شهری، به دلیل تعامل بیشتر، پیشرفت امری سریعتر است، در حالی که نظام قبیله‌ای عاملی برای رکود و کندی در امر تمدن است.

حضور دین، هر دینی با ویژگی‌های خود، می‌تواند به طور علمی، از زاویه تأثیرش در جامعه مورد بررسی قرار گیرد. اسلام در تمدن اسلامی و مسیحیت در تمدن غربی و بودیسم در تمدن هندی و چینی. حتی در یک نظام قبیله‌ای اگر دین جهانی حاکم باشد می‌تواند از نفوذ نظام قبیله‌ای بکاهد و بر سرعت توسعه و امر تمدن بیفزاید. اسلام با عرب چنین کرد.

بنابراین تمدن تا آنجا که جنبه انسانی و جهانی دارد، یک پدیده علمی و قانون‌مند در چهارچوب نظام انسانی و شرایط خاص اجتماعی و اقلیمی و فکری و مختصاتی برای یک جامعه ویژه در یک منطقه ویژه است. این که تمدن اسلامی از یک جامعه عربی محدود در مکه آغاز شد و به دلیل آموزه‌های جهانی اسلام توسعه یافت و بعد به دلیل عربی‌گری امویان اندکی متوقف شد و سپس با حضور ملل دیگر در آن تقویت گردید و توسعه یافت، امری محسوس است. هر نقطه از جهان اسلام که مشارکت اقوام مختلف را زیر لوای اسلام پذیرفت آثاری پدید آورد که بی‌همتا بود. بهترین آثار در تمدن اسلامی در قرن چهارم و پنجم پدید آمدند که بالاترین مشارکت عمومی بود. در ادامه، نظام‌های سیاسی چنگانه در صحنه سیاست اسلامی پدید آمد و منازعات گسترده اقوام را به ضرر تمرکزگرایی وسیع در عالم اسلامی، دامن زد؛ این زمانی است که فرقه بازی شروع شد و همه را به جان هم انداخت و آنگاه که درد پی این ضعف، ترکان و مغولان در دنیای اسلام طمع کردند و روستایی‌ها به شهرهای متمدن حمله کردند و امکانات آن هرز رفت. این زمان کندی و نابودی و سکوت قرن هفتم تا نهم را برای دنیای اسلام به ارمغان آورد. اینها و اتفاقات بعد از آن، همه حکایت از آن دارد که مبانی نظری تمدن بر اساس شرحی که ابن خلدون و سپس دیگران داده‌اند قابل بحث است. این گونه تحلیل بسان کاری که ابن خلدون کرد، نگاه دنیوی نیرومند می‌خواهد، نگاهی بی‌طرف، انسانی و صرفاً در چهارچوب عوامل اجتماعی و محیطی که دین آسمانی یا اندیشه بشری روی آنها تأثیر گذار است. ابن خلدون نشان می‌دهد که چطور وقتی جامعه قبیله‌ای دولت تشکیل می‌دهد، اگر به «شریعت» تمسک کند، و حالت فراقبیله‌ای به خود بگیرد، سبب «بسط

عمران» و تمدن می‌شود. حکومت قبیله‌ای با رعایت اصل تعمیم که در شریعت وجود و تحقق می‌یابد منافع همه قبایل را در نظر می‌گیرد و این سبب توسعه می‌شود.

تمدن به معنای توسعه در جامعه انسانی، از یک خانواده کوچک به یک خانواده بزرگ در ابعاد مختلف فکری، اجتماعی و سیاسی و بویژه پیشرفت‌های مادی است و سازگاری روحی و معنوی در آن نیاز به یک نظام هماهنگ در میان همه مؤلفه‌های مورد نیاز آن دارد. اساساً امر تمدن، وقتی شدنی و وقوع‌یافتنی است که حصارهای کوچک شکسته شده، مرزهای هماهنگی و همفکری بازتر شده و دایره جامعه انسانی به صورت منظم و هماهنگ توسعه یابد و در مقابل، جلوی موانعی که عامل رکودند گرفته شود.

این کار شرایط ویژه‌ای را طالب است که در درجه نخست جنبه معرفتی و دیدگاهی دارد. یعنی دیدگاه‌هایی که بتواند توسعه را همزمان با منع تهاجم نهادینه کند. در ادامه، ساختارهای اجتماعی و سیاسی و شرایط اقلیمی و زیستی اهمیت می‌یابند. این که یک مجموعه بتواند به طور هماهنگ در مسیر توسعه و پیشرفت حرکت کند، نیاز به آن دارد که تمامی شرایط فکری و عملی آن فراهم باشد. هر نوع محدودیت و مرز اضافی و زاید می‌تواند دایره کار را محدود، اندیشه متمرکز را مختل کرده و نظام اجتماعی و طایفه‌ای و ساختار اقتصادی و سیاسی را تحت الشعاع قرار دهد و سپس کاروان پیشرفت تمدنی را زمین گیر کند.

برای مثال در یک نظام طایفه‌ای و قبیله‌گرا، مثل جامعه پیش از اسلام یا افغانستان فعلی، امکان توسعه جدی وجود ندارد یا به سختی وجود دارد. زمانی که یک قبیله مانند بنی‌امیه می‌خواهد خواسته‌های خود را بر دیگران تحمیل کند، امتیازات ویژه داشته باشد، بهترین موقعیت‌های جغرافیایی را در انحصار خود داشته باشد، طبعاً مشارکت گرفتار مشکل شده و سایر طوایف علیه آن موضع گرفته و نزاع پدید می‌آید. در نتیجه، نه تنها توسعه‌ای پدید نمی‌آید بلکه بخشی از امکانات و توان‌مندیها، در جریان این نزاعها از میان می‌رود. بدین ترتیب تنها یک نقص و فقط یک نقص ساختاری در نظام اجتماعی می‌تواند روی اصل توسعه و حرکت به سمت یک تمدن فراگیر و پرامکانات مشکل ایجاد کند.

مؤلفه‌های «سیاسی» کم‌اهمیت‌تر از عوامل اجتماعی یا طبیعی نیستند، ساختار سیاسی تابعی از نظریات سیاسی موجود در یک جامعه به علاوه مبانی شکل‌گیری قدرت در آن جامعه بر اساس قدرت گروه‌ها، احزاب و طوایف مختلف است. زمانی که این نظام بسته، یا بی حد باز باشد اما بدون قاعده و طبعاً ناامن، منازعات گسترده‌ای را در جامعه پدید خواهد آورد که روی مدیریت جامعه تأثیر سوء خواهد داشت. گروه‌ها را به جان هم خواهد انداخت، امکانات را نابود خواهد کرد و بدینی را که پایه‌ای برای محدودیت است گسترش خواهد داد. همان اندازه که استبداد در یک جامعه مانع توسعه است، از هم گسیختگی و آشفتگی‌های ناشی از آزادیخواهی‌های بی‌قاعده هم از موانع اصلی توسعه در امر تمدن است.

این دو مثال نمونه‌ای است بر این که هرگونه ناهماهنگی در مجموعه‌ای از عوامل و شرایط و مؤلفه‌های لازم برای توسعه تمدنی می‌تواند کاروان جامعه انسانی را در یک کشور بزرگ یا منطقه وسیع یا جهان، گرفتار کنده و تمدن را زمین گیر کند.

در ادامه باید گفت، ایجاد یک نظام میان مؤلفه‌های لازم در امر تمدن، یک امر فلسفی مجرد نیست که در خلاء شکل بگیرد. این که مثلاً تصور شود مؤلفه‌های معرفتی مهم‌تر از عوامل اجتماعی و اقتصادی هستند یا توسعه سیاسی مقدمه توسعه اقتصادی است یا جز این، خطایی است که معمولاً مرتکب می‌شویم و راه به جایی نمی‌بریم. همه این عوامل اهمیت دارند و به یک اندازه هم اهمیت دارند. شاید عبارت بهتر این باشد که بگوییم موردی هستند. بسته به جامعه، به طبیعت و محیط زیست یک جامعه، به سنت‌های موجود و میراث برجای مانده گذشته و عوامل دیگر، هر کجا عاملی یا مانعی اهمیت پیدا می‌کند. چنین نیست که به صورت فلسفی و کلی عاملی مقدم بر عوامل دیگر باشد. گاه یک عامل سیاسی منفی آن قدر اهمیت پیدا می‌کند که می‌تواند تمام سرمایه یک ملت را برای رسیدن به نقطه اوج مختل کند و منشأ صدها گونه اختلال و اختلال باشد. قدرت‌یافتن قدرت قبیله‌ای و تعارض میان قبایل می‌تواند سرمایه یک ملت را که صدها سال گردآورده از میان ببرد و کاروان را زمینگیر کند.

البته به لحاظ ذهنی، مؤلفه‌های معرفتی مهم و به دلیل نقشی که در تعیین چارچوب اولیه در یک تمدن و نقش تعیین کننده‌ای که در ساختار فکری آن دارند، مقدم هستند، این که دیدگاه‌های مناسبی برای توسعه در جامعه وجود داشته باشد، و قدرت تحمل مخالف را در جامعه پدید آورد، اهمیت کلیدی دارد، اما چنین نیست که امر پیشرفت و تمدن صرفاً در عرصه نظری و معرفتی باشد. باید هر عامل در جای خود مورد بحث قرار گیرد.

یک اقتصاد بسته دولتی یا اقتصاد آزاد اما انحصارگرا می‌تواند بستری برای تقسیم جامعه به غنی و فقیر و تعارض اجتماعی میان آنان باشد یا به عکس عاملی برای عدم پیشرفت و تحرک کافی در جامعه تلقی شود. بنابراین باید اجازه داد تا متخصص هر بخشی از این مؤلفه‌ها اعم از اجتماعی و سیاسی و فرهنگی، بحث‌های خود را در زمینه عوامل و موانع طرح کرده و موشکافانه نشان دهند که گیرهای اصلی کار پیشرفت در آن حوزه کجاست و چگونه قابل رفع است.

مهم داشتن یک تفکر هماهنگ، یک جامعه هماهنگ و مردمانی است معتقد و باورمند برای پیشرفت، با گذر از مرزها و محدودیت‌های بی‌پایه و اساس. یک جنگ فرقه‌ای و مذهبی می‌تواند کشوری را نابود کند و طمع دشمنان را در آن برانگیزد. هم درون را از بین ببرد و هم زمینه را برای تجاوز آماده می‌کند. یک اخلاق فاسد اجتماعی و رفاه‌گرایانه می‌تواند ملتی را بی تحرک کرده و آنان را برابر دشمن خاضع و ذلیل سازد. یک سازه از استبداد می‌تواند مشارکت مردمی را در بنای یک تمدن اندک کرده امیدها را ناامید و راه را بر توسعه ببندد.

در دوره صفوی، بسیاری از نخبگان به خاطر مشکلات مالی یا برخی از سخت‌گیرهای فکری، ایران را به سوی هند رها کردند. تمدن مغولی آباد و تمدن صفوی تضعیف گردید. بنابراین نباید درباره مؤلفه‌های اجتماعی یا فرهنگی تمدن ذهنی بحث کرد، بلکه باید علمی، واقع‌گرا و مورد گرا بود.

منابع:

کتابخانه تخصصی تاریخ ایران و اسلام